

خطبه مالی



فرید سیاوش

مرد جوانی در آرزوی ازدواج با دختر دهقانی بود. دهقان گفت برو در آن قطعه زمین بایست. من سه گاو نر را آزاد می کنم اگر توانستی دُم یکی از این گاو نرها را بگیری من دخترم را به تو خواهم داد. مرد قبول کرد. در طویله اولی که بزرگترین بود باز شد.

باور کردنی نبود بزرگترین و خشمگین ترین گاو که در تمام عمرش دیده بود. گاو با سم به زمین می کوبید و به طرف مرد جوان حمله برد. جوان خود را کنار کشید تا گاو از پیشش گذشت. در دومین طویله که کوچکتر بود باز شد. گاوی کوچکتر از قبلی که با سرعت به طرف اش میدوید.

جوان پیش خودش گفت: منطق می گوید این را رها کنم چون گاو بعدی کوچکتر است و این ارزش جنگیدن ندارد. طویله سومین هم درش باز شد و همانطور که فکر میکرد ضعیفترین و کوچکترین گاو بود که در تمام عمرش دیده بود.

پس لبخندی زد و در موقع مناسب روی گاو پرید و دستش را دراز کرد تا دم گاو را بگیرد. اما..... گاو دم نداشت!

روشنفکر خواستگار وطنم سوار بر پشت گاو بی دُم بحران شده، چون نتوانسته بود دُم گاو بحران اولی و دومی را بگیرد حالا رسیده به گاو بی دُم و دستش دیگر به دُم بحران نمیرسد تا از حرکت باز دارد.

نقطه ضعف دیگر گاو نر خصیتین اش است که برای به زانو انداختن گاونر با دستان قوی فشارش داد تا گاو را بر زمین انداخت. اما کجاست آن دستان نیرومند و آن فشار بر خصیتین؟!

جمعی از فکر گذشته وبه ذکر اندر شده و جمعی هم سوراخ دعا را گم کرده اند بجای فشار بر خصیتین گاو نر بحران، بیضتین اریاب و صاحب گاو را صیقل میزنند. شاید شود از این راه به آزادی و رهایی رسید؟! از این دنیای دُم بریده شکی نیست!...

گاو نر اگرچه گاوی می کند بیضه را یکدم خالی می کند

این کتابک خوان پُر ادعا جای تحلیل، خطبه مالی می کند

